

Studing Collapse of the Hosni Mubarak's Regime According to James Rosen's Theory of Affiliation

Ahmad Tarahomi*

Enayatollah Yazdani, Mohammad Ali Basiri*****

Abstract

Winter of 2011 marked the beginning of a series of developments in the Arab countries of North Africa and the Middle East, including Egypt, which led to the overthrow of Hosni Mubarak's regime, the victory of the Islamists, and at the head of them Ekhvanolmoslemin movement. Once again, this victory once again made the political, cultural and social contexts of this Islamic world radical movement the center of contemporary analysis and thought. Considering the geopolitical position of Egypt in the Arab and Islamic world and the importance that this country and its evolution has in the Middle East's political and security order, it seems necessary to consider the internal evolutions, opportunities, and challenges. In addition to analyzing and examining the political and historical conditions of contemporary Egypt, the present study addresses this fundamental question: "Which Factors do affect overthrow of Hosni Mubarak's Regime and the emergence of Ekhvanolmoslemin movement in Egyptian Politics?" It seems that: "The inefficiency of government, the prevention of power distribution, the political repression, and the widespread corruption are characteristic of the political

* PhD in Political Science Department, Faculty of Administrative Sciences and Economics, university of Isfahan, Isfahan, Iran (Corresponding Author), A.tarahomi@ase.ui.ac.ir

** Associate Professor of Political Science Department, Faculty of Administrative Sciences and Economics, university of Isfahan, Isfahan, Iran, eyazdan@ase.ui.ac.ir

*** Associate Professor of Political Science and International Relations Department, Faculty of Administrative Sciences and Economics, basiri@ase.ui.ac.ir

Date received: 2021/03/07, Date of acceptance: 2021/12/19



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

structure of Mubarak's era, which along with profound social anomalies and internationally influential variables provided Egypt with crisis."The results of the research and evolution investigations show that the overthrow of Mubarak was the consequence of some crises at the micro and the macro level, in which a set of variables including the type of power, culture, economy, society and the international system influenced domestic politics and provided the basis for the overthrow of Mubarak's Regime. Moreover, the present study describes and explains the factors influencing the overthrow and Ekhvanolmoslemin congregation governance on the basis of library resources and internet

Keywords: Egyptian Revolution, Ekhvanolmoslemin Congregation, James Rosen's Theory of Affiliation, Hosni Mubarak, Collapse.

بررسی عوامل مؤثر بر سقوط رژیم حسنی مبارک براساس نظریه همبستگی جیمز روزنا

احمد ترحمی بهابادی*

عنایت‌الله یزدانی**، محمدعلی بصیری***

چکیده

زمستان سال ۲۰۱۱ میلادی سرآغاز یک رشته تحولات در کشورهای عربی و آفریقایی بود که بعدها به نام «بهار عربی» یا «بیداری اسلامی» موسوم شد. سقوط حکومت حسنی مبارک در مصر و پیروزی اسلام‌گرایان و در رأس آنها جنبش اخوان‌المسلمین مهم‌ترین نتیجه این تحولات بود. باتوجه به موقعیت تاریخی و ژئوپولیتیک مصر در جهان اسلام و نقش این کشور در نظم سیاسی و امنیتی خاورمیانه و جهان اسلام، شناخت و بررسی تحولات این کشور ضرورتی غیر قابل انکار است. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی موردی (ژرفانگر) به این پرسش اساسی پرداخته است که: «مؤلفه‌های مؤثر بر سقوط رژیم حسنی مبارک در مصر چیست؟». بر این اساس، با احصا و بررسی مؤلفه‌های خرد و کلان داخلی و خارجی، این فرضیه را مطرح می‌نماید که: «نظریه پیوستگی جیمز روزنا (James Rosenau) می‌تواند تبیینی مناسب از مکانیسم تأثیر متغیرهای داخلی و خارجی در سطوح خرد و کلان و در حوزه‌های فرهنگی، سیاسی، و اقتصادی از تحولات منجر به سقوط رژیم حسنی مبارک در مصر ارائه نماید».

* دکتری علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم اداری، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)،

A.tarahomi@ase.ui.ac.ir

** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم اداری، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران،

eyazdan@ase.ui.ac.ir

*** دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده اقتصاد و علوم اداری، دانشگاه اصفهان، اصفهان،

basiri@ase.ui.ac.ir، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۲۸



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

کلیدواژه‌ها: اخوان‌المسلمین، حسنی مبارک، بهار عربی، بیداری اسلامی، نظریه پیوستگی جیمز روزنا.

۱. مقدمه

مصر با بیش از چهار هزار سال سابقه تمدنی یکی از کهن‌ترین کشورها و تمدن‌های روی زمین است که با موقعیت ژئوپولیتیک خود در شمال آفریقا، از دوره باستان تا شکل‌گیری دنیای اسلام و تا هم‌اکنون، کانون تحولات و رویدادهای فراوانی بوده است (برزگر ۱۳۸۶: ۲۰۴).

پس از ظهور استعمار و امپریالیسم در قرن بیستم، فروپاشی امپراتوری عثمانی پس از جنگ جهانی اول و مستعمره‌شدن بسیاری از مناطق جهان اسلام، موج اول بیداری اسلامی و جنبش‌های فکری و مذهبی برای مقابله با استعمارگران اروپایی شکل گرفت. مصر یکی از کانون‌های این جنبش‌ها بود که ناسیونالیسم عربی به رهبری جمال عبدالناصر و جنبش بازگشت به اسلام با محوریت سیدجمال‌الدین اسدآبادی و فرزندان فکری او دو نمونه مهم از این جنبش‌ها به شمار می‌روند (دکمجیان ۱۳۷۷: ۱۲).

پس از پایان جنگ جهانی دوم، جنبش ناسیونالیست عرب‌گرا با پشتیبانی اتحاد شوروی به قدرت رسید، اما درعمل ناموفق عمل کرد که نمود اصلی آن در شکست‌های نظامی متوالی از اسرائیل در جنگ‌های سال ۱۹۴۸، ۱۹۶۳، و ۱۹۶۷ بود و نه تنها سرخوردگی جهان عرب از زخم استعمار را جبران نکرد، بلکه درنهایت با پذیرش پیمان کمپ دیوید تحقیر بزرگ‌تری را نیز بر آن‌ها تحمیل کرد (پورسعید ۱۳۹۳: ۱۹). در تمام این دوران، جنبش دوم یعنی جنبش بازگشت به اسلام تحت شدیدترین سرکوب‌ها بود و از ساحت سیاسی مصر به طور کامل طرد شده بود. به همین دلیل استراتژی خود را بر حضور و گسترش در ساحت فکری و اجتماعی مصر متمرکز کرده بود و با ایجاد شبکه مدرسه‌های دینی و انجمن‌های کمک خیریه به حیات خود ادامه می‌داد (احمدی ۱۳۷۷: ۱۰).

مصر از ژانویه ۲۰۱۱ شاهد تحولاتی سیاسی بود که بعدها به بیداری اسلامی و یا بهار عربی شهرت یافت و سرانجام به سرنگونی حکومت حسنی مبارک و پایان حکومت نظامیان بر مصر منجر شده و جنبش اخوان‌المسلمین به رهبری محمد مرسی، به سرعت خود را به‌عنوان جایگزین نظام دیکتاتوری پیشین به جامعه مصر عرضه کرد و در انتخاباتی دموکراتیک در ژوئن ۲۰۱۲ به قدرت رسید (نیاکویی ۱۳۹۱: ۵۵).

«بیداری اسلامی» و «بهار عربی» هر دو به تحولاتی یکتا اشاره می‌کنند، اما مفهوم اول بر هویت یابی مسلمانان، بازگشت به سرچشمه‌های دینی و زیست معنوی، و نهایتاً مقابله‌جویی با

استعمار و استکبار غرب تأکید می‌نماید (صالحی ۱۳۹۰: ۸۰)، در حالی که مفهوم بهار عربی از نظرگاه نظریات جنبش‌های اجتماعی نوین؛ کنشگران اجتماعی از جمله اسلام‌گرایان، جوانان، دموکراسی‌خواهان، زنان، دانشجویان، و ... را از طریق ساخت‌یابی در گروه اجتماعی معین با رفتارهایی از جمله مشارکت در راهپیمایی‌ها و اعتراضات مدنی و همچنین سازماندهی با استفاده مؤثر از شبکه‌های اجتماعی در تلاش برای بسط حوزه‌های عمومی و جامعه مدنی تصویر می‌نماید (خانی ۱۳۹۰: ۱۳).

پژوهش حاضر بدون سوگیری ایدئولوژیک و باتوجه به الزامات تحلیلی خود در استفاده از روش توصیفی - تحلیلی موردی، از مفهوم بهار عربی استفاده خواهد کرد و به صورت کتابخانه‌ای ضمن تحلیل شرایط سیاسی و تاریخی مصر به این پرسش اساسی می‌پردازد که مؤلفه‌های مؤثر بر سقوط رژیم حسنی مبارک در مصر چیست؟ نگارنده فرضیه پژوهش را بدین گونه صورت‌بندی کرده است که: «کاربست نظریه پیوستگی جیمز روزنا، با توان تحلیل اثر متغیرهای مستقل گسترده در سطوح تحلیلی خرد و کلان، از مکانیسم تعامل متغیرهای داخلی و خارجی در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، تبیینی مناسب از علل سقوط رژیم حسنی مبارک ارائه می‌دهد».

۲. پیشینه تحقیق

نگارنده در حدود چهارصد کتاب و مقاله به زبان‌های فارسی، عربی، و انگلیسی، که از زوایای گوناگون تحولات بهار عربی را واکاوی و تحلیل کرده‌اند، تهیه کرده است (ترحمی و دیگران ۱۴۰۰). باتوجه به محدودیت‌های ساختاری ارائه مقاله، در این بخش فقط رهیافت‌ها و رویکردهای کلان نظری سایر محققان ارائه شده تا تفاوت‌های نظری و روشی مقاله حاضر و نوآوری‌های آن در مقایسه با آن‌ها مشخص و تصریح گردد.

رویکرد نخست به تحولات بهار عربی بررسی توصیفی - تاریخی تحولات فکری و عملی مرتبط با واکنش‌ها به شرایط جهان اسلام پس از سقوط امپراتوری عثمانی و استعمار غربی، از خلال بررسی اندیشه‌های فعالان دینی و سیاسی مهم اسلام‌گرا و پیگیری روند حوادث و اتفاقات است. بررسی عوامل داخلی از جمله انحصار قدرت و ثروت، ساختار و عملکرد ارتش، تحولات فکری و فرهنگی، تلاش‌های مستمر و ائتلاف‌های پایدار و ناپایدار طبقات، و شئون اجتماعی برای گسترش دموکراسی و عوامل خارجی از جمله هژمونی قدرت‌های بزرگ و سیاست خارجی صلح‌جویانه در قبال اسرائیل از جمله مهم‌ترین موضوعاتی است که در این

رویکرد مورد توجه قرار گرفته است. کتاب‌ها و مقالاتی از جمله جهانگیری و زیبا کلام (۱۳۹۸)، مقدس (۱۳۹۸)، احمدی (۱۳۹۵)، احمدی (۱۳۹۰)، قرنی (۱۳۹۱)، قزوینی (۱۳۹۲)، پورسعید (۱۳۹۲)، نیاکویی (۱۳۹۱)، خواجه سروی (۱۳۹۰)، و ... در این رویکرد قابل دسته‌بندی هستند.

رویکرد دیگر استفاده از روش‌های استقرایی و علمی در تبیین تحولات بهار عربی است. در این رهیافت، محققان با ارائه فرضیه‌های علی یا رابطه‌ای به دنبال معرفی عوامل بنیادی و یا ارائه ضریب همبستگی متغیرهای مستقل با تمرکز بر متغیرهای کمی و شاخص‌های کمیت‌پذیر هستند. مهم‌ترین تحقیق‌ها در این رویکرد نظری مربوط به اقتصاد سیاسی مصر و تأثیر متغیرهایی چون شاخص فقر، اشتغال، وام‌ها و کمک‌های خارجی، تورم، و ... در رخداد بهار عربی است. همچنین، نظریاتی همچون نظریه «عدم تعادل» چالمرز جانسون، «زیست جهان» هابر ماس، «بسیج اجتماعی» چارلز تیلی، «اصقلاب» گارتن اش، «محروریت نسبی» رابرت گر، و ... برای معنابخشی به داده‌های خام مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. در این بخش می‌توان به منابعی همچون سلمان عبدو و زازو (Salman Abdou and Zaazou 2018)، مشتاق و افضل (Mushtaq and Afzal 2017)، دانگا و دیگران (Danga et al. 2016)، کعسیس (۲۰۱۳)، امین (۲۰۱۲)، دین پرست و رضانی (۱۳۹۷)، حاجی ناصری و توکلیان (۱۳۹۷)، خانی (۱۳۹۰: ۴)، ربیعی (۱۳۹۷)، و ... اشاره کرد.

سرمشق نظری سوم، کاربست نظریه‌های مقایسه‌ای است که در آن ضمن مقایسه شرایط و علل ساختاری، فرایند تحولات و نتایج بهار عربی مصر با سایر کشورهایی که تحولات مشابهی داشته‌اند (مخصوصاً ایران)، بصیرت‌های نظری مهمی را جهت درک اهمیت برخی متغیرهای کلیدی در سقوط رژیم حسنی مبارک، برجسته و ارائه می‌شود. وام‌گیری عناصر و قالب گفتمانی و قابل مفصل‌بندی (از جمله اتحاد اسلامی، خودباوری، استکبارستیزی) از انقلاب اسلامی ایران، مقایسه بسیج انقلابی دو کشور، نقش رهبری، نقش و عملکرد ارتش و نهادهای امنیتی و نهایتاً مقایسه مشابهت‌های ساختار و فضای بین‌المللی از مهم‌ترین متغیرهای مورد توجه است. منابعی از جمله اسماعیلی (۱۳۹۸)، گراوند و دیگران (۱۳۹۵)، اشرفی و سلامت (۱۳۹۴)، واعظی (۱۳۹۲) اسپوزیتو و وال (۱۳۹۲)، موسی نافع (۱۳۹۲)، خدوری (۱۳۹۰)، مؤسسه ابرار معاصر (۱۳۹۰)، و ... در این دسته جای می‌گیرند.

بررسی اسناد متأخری که درخصوص انقلاب مصر ارائه شده است از جمله اسنادی که حسن محمد زین در کتاب *اسناد بهار عربی و بیداری اسلامی* ارائه کرده است (حسن

محمد زین (۱۳۹۷) و همچنین کتاب دکتر فرهنگ رجایی با عنوان *اندیشه سیاسی در جهان عرب از «پاییز خلافت» تا «بهار عربی»* (رجایی ۱۳۹۹) کاملاً مشخص می‌کند که متغیرهای گوناگونی در سطوح مختلف ملی و فراملی بر این رویداد بزرگ مؤثر بوده است. چنانکه در ادبیات نظری موضوع مشخص گردید، اغلب پژوهشگران با هدف شناخت دقیق ابعاد هر یک از این متغیرها، بررسی یکی از آن‌ها را در دستور کار قرار داده‌اند. این رهیافت‌ها اگرچه باعث شناخت دقیق در یکی از ابعاد و سطوح این رویداد مهم بسیار مؤثر و مبتنی بر روش‌شناسی علمی می‌شوند، نسبت به ارائه یک شناخت عام و کلان از چگونگی تعامل متغیرها با یکدیگر در سیر تحولات ساکت هستند و این نقطه‌ای است که تحقیق حاضر در نظر دارد با تمرکز بر آن این نقص را در ادبیات نظری مربوط به بررسی تحولات و رویدادهای سیاسی مرتبط با بهار عربی در مصر پوشش دهد.

بدین ترتیب با توجه به کمبود شدید کاربرد روش‌های تلفیقی و میان‌رشته‌ای در بررسی تحولات بهار عربی مصر و نظریه‌ای که بتواند سطوح مختلف تحلیلی را در کنار یکدیگر به صورت نظام‌مند و فارغ از تضادها و تعصب‌ها بررسی کند و از عناصر و داده‌های مختلف در تکمیل و شفاف‌سازی سایر داده و ارائه تحلیلی جامع‌تر و کاربردی‌تر بهره‌بردار، تحقیق حاضر قصد دارد با استفاده از نظریه پیوستگی جیمز روزنا گامی در مسیر ترمیم این نقیصه بردارد.

۳. چهارچوب مفهومی و نظری بحث: نظریه پیوستگی جیمز روزنا

نظریه‌های علوم انسانی اهمیت و جایگاه محوری در تبیین علل و دلایل شکل‌گیری پدیده‌ها، فهم بهتر آن‌ها، و ارائه پیش‌بینی‌هایی برای آینده دارند. آن‌ها نه با قوانین علمی ثابت، بلکه با رقابت بین سرمشق‌های نظری مختلف، که هر یک مدعی تبیین جامع‌تر و پیش‌بینی‌های دقیق‌تری هستند، توسعه یافته‌اند (مشیرزاده ۱۳۸۶: ۷). نسل‌های مختلفی از نظریات شکل گرفته‌اند که از آن جمله می‌توان به تبیین‌های رئالیستی در مقابل تبیین‌های ایدئالیستی، کاربرد روش‌های علم پوزیتیو (رفتارگرایی) در مقابل کاربرد روش‌های کیفی (تفهیمی)، و همچنین تمرکز بر سطوح خرد و یا کلان نظری در تحلیل‌ها اشاره کرد. از اواخر دهه ۱۹۹۰، نسل جدیدی از نظریه‌پردازان ظهور کردند که وفاداری به یکی از سرمشق‌های نظری و روش‌های آن سرمشق را مانعی در مسیر فهم دقیق ماهیت تحولات عنوان کرده و با استفاده از روش‌های بین‌رشته‌ای به دنبال بهره‌گیری هرچه بیشتر از عناصر مفید در انواع سرمشق‌های نظری برای تبیین هرچه بهتر پدیده‌های اجتماعی هستند (سیف‌زاده ۱۳۷۶: ۳۰۲).

جیمز روزنا از نظریه پردازان فوق رفتارگراست که بر ضد نظریات سنتی روابط بین‌الملل شورش کرده و وضعیت نظریه پردازی حوزه علوم انسانی را با واژه «آشوب» توصیف می‌کند که به نوعی شعبده‌بازی علمی در ارائه نظریاتی در حوزه‌های تخصصی ریز و یا بیان همه احتمالات ممکن برای فرار از ارائه پیش‌بینی‌های دقیق و رسیدگی‌پذیر تبدیل شده است (روزنا ۱۳۸۴: ۳۴). وی معتقد است تعاملات انسان‌ها، گروه‌ها، و شرکت‌ها در جهان امروز، جهان، و دولت‌های ملی را درگیر الگوهای جدیدی از روابط مختلط داخلی و خارجی کرده است که باید روش‌های جامع‌نگرتری بررسی گردد (Rosenau 1971: 131).

چهارچوب تحلیلی - مفهومی جیمز روزنا در این فضای فکری و با هدف ارائه روشی نظام‌مند برای تحلیل ارتباط سیاست داخلی و خارجی کشورها و بازگرداندن نظم به حوزه نظری علوم انسانی ارائه گردید. این نظریه به سرعت و ابتدا توسط خود وی به‌عنوان ابزاری در سیاست مقایسه‌ای برای مطالعه نظام‌مند شباهت‌ها و تفاوت‌های سیاست خارجی کشورها مورد استفاده قرار گرفت (Rosenau 2005; Rosenau 2000; Rosenau 1984). ضمن اینکه این نظریه در قالب نظریه تحلیل سیستم‌ها برای بررسی تحولات تاریخی کشورهایی که اثرپذیری بیشتری از ساختار روابط بین‌الملل داشته‌اند نیز به کار رفته است (خلیلی ۱۳۸۸: ۴۹؛ امینی ۱۳۸۶: ۲۱۹؛ باقری دولت‌آبادی ۱۳۹۸: ۸).

پژوهش‌های دکتر محسن خلیلی درباره تاریخ تحولات دوره قاجاریه نمونه‌ای از کاربرد این روش در تحلیل سیاست داخلی ایران است (خلیلی ۱۳۸۷). تحقیق حاضر نیز نمونه‌ای نوآورانه از کاربرد و بهره‌گیری از نظریه پیوستگی جیمز روزنا در تحلیل سقوط رژیم حسنی مبارک است و امید دارد تا همزمان داده‌های مربوط به سطوح فردی، گروه‌های اجتماعی، گروه‌های ذی نفوذ، و روابط بین‌الملل را در فهم منطق درونی تحولات بهار عربی مصر بررسی و تبیین جامع‌تر و کاربردی‌تری ارائه نماید.

روزنا با تأثیر از اندیشه‌های پارسونز (Talcott Parsons) در تقسیم حوزه اجتماعی به چهار بخش اقتصادی، سیاسی، حقوقی، و فرهنگی تلاش می‌کند که حوزه قدرت سیاسی و سیاست خارجی را با نگاهی بین‌رشته‌ای و مدلی تلفیقی بررسی کند. این مدل ترکیبی از مدل‌های مبتنی بر دو سطح تحلیل است که پنج دسته متغیرهای مستقل تأثیرگذار در آن بررسی شده و روزنا از آن به مدل پیوستگی یاد می‌کند (سیف‌زاده ۱۳۸۹: ۴۷۹):

الف) متغیر فرد: نخستین متغیر در نظریه پیوستگی جیمز روزنا متغیر «فردی» است که شامل خصوصیات شخصیتی و منحصر به فرد تصمیم‌گیرندگان یک کشور می‌شود.

این متغیر شامل ویژگی‌های فردی، برداشت‌ها و تصورات، انگیزه‌ها، ارجحیت‌ها، سبک رهبری و شیوه تصمیم‌گیری، جهان‌بینی، و نظام باورهای تصمیم‌گیرندگان می‌شود.

ب) متغیر نقش: متغیر دوم مستقل از متغیرهای مؤثر بر تصمیمات و تحولات اداره عمومی کشور پس از ویژگی‌های شخصی به الزامات اداری و نقش‌های اجرایی تصمیم‌گیرندگان دولتی مربوط است. در واقع، متغیرهای وابسته به نقش عبارت است از: تأثیرگذاری پست و مسئولیت بر رفتار مسئولان که به صورت شرح مشاغل و مسئولیت‌ها یا قواعد رفتاری مورد انتظار از آنان تعریف می‌شود و محدودیت رفتاری برای تصمیم‌گیرندگان و رویه‌های ثابت و مستمر در حکومت‌داری را موجب می‌شود.

پ) متغیر دولتی یا بروکراتیک: این متغیر به آن جنبه‌هایی از ساختار حکومتی اشاره می‌کند که گزینه‌های سیاست‌ورزی را محدود ساخته یا افزایش می‌دهد. نوع رژیم سیاسی و میزان توجه به افکار عمومی و بازبودن نسبت به حضور گروه‌های ذی نفع در تصمیم‌گیری‌های کلان و همچنین شیوه رابطه قوه مجریه و مقننه در سیاست نمونه‌ای از متغیر حکومت است که گزینه‌های بازیگران در روندهای تصمیم‌گیری و اتخاذ سیاست‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ت) متغیر اجتماعی: این متغیر در اصل بیانگر اراده و افکار عمومی اجتماع در خصوص وضعیت مطلوب و ماهیت تصمیم‌های منتهی به آن است. این متغیر تمامی نهادهای غیردولتی و غیرسازمانی یک جامعه را که در روند اتخاذ تصمیم‌های کلان مؤثرند شامل می‌شود. جهت‌گیری‌های ارزشی عمده یک جامعه، میزان وحدت ملی، میزان صنعتی شدن، گروه‌ها، انجمن‌ها، و سازمان‌های غیردولتی متغیرهایی هستند که در تعیین محتوای آرمان‌ها و سیاست‌های یک کشور مشارکت دارند. تحقق عینی موارد یادشده در متغیر «جامعه» به مانند دو متغیر «نقش» و «حکومت» را تنها می‌توان در چهارچوب نظام‌های باز سیاسی (دموکراتیک، پیشرفته اقتصادی، و توسعه یافته) متصور بود. در چنین جوامع متکثری است که انبوهی از ورودی‌ها از طریق ده‌ها گروه، انجمن، سازمان غیردولتی، و به‌ویژه مراکز تحقیقاتی و فکری مستقل و غیردولتی وارد نظام تصمیم‌گیری کشور می‌شوند که نتیجه آن اتخاذ راهبردهای مختلف سیاسی خواهد بود.

ث) متغیر سیستماتیک یا نظام بین‌الملل: دولت‌ها در روند تصمیم‌گیری‌های خود فقط تحت تأثیر محیط داخلی و متغیرهای آن نیستند، بلکه از ساختار نظام بین‌الملل، مرکز و روابط قدرت حاکم بر آن نیز تأثیر می‌پذیرند و مجبور به بازنگری در رفتار خود هستند.

متغیرهای محیط بین‌الملل شامل جنبه‌های انسانی و غیرانسانی محیط خارجی یا هر کنشی است که در خارج روی می‌دهد و گزینه‌های سیاست داخلی تصمیم‌گیرندگان را مشروط و تحت تأثیر قرار می‌دهد. میزان تأثیرگذاری متغیرهای محیطی و بین‌المللی به طور مستقیم به میزان قدرت یک کشور بستگی دارد و سلسله مراتب غیردستوری بازیگران بسته به میزان قدرت آن‌ها در تحدید رفتارهایشان مؤثر است (Rosenau 1971: 138-159؛ دهقانی فیروزآبادی ۱۳۸۸: ۷۶).

۴. بررسی متغیرهای نظریه پیوستگی جیمز روزنا در تحولات بهار عربی مصر

در این بخش، متغیرهای ارائه‌شده در نظریه پیوستگی روزنا به ترتیب مورد واکاوی قرار گرفته و نقش آن‌ها در شکل‌گیری بهار عربی و سقوط رژیم حسنی مبارک تبیین خواهد شد.

۱.۴ نقش متغیر «فردی» در تحولات بهار عربی مصر

یکی از ویژگی‌های اصلی ساخت قدرت سیاسی مصر انحصار قدرت در دستان یک فرد است، لذا شناخت چهارچوب‌های عمل دولت‌های فردمحور در سرنوشت آن‌ها بسیار اساسی خواهد بود (باقری ۱۳۹۲: ۲۳۱). یکی از مهم‌ترین فرصت‌های استفاده از نظریه همبستگی جیمز روزنا این است که امکان بررسی کهن‌الگوهای شخصیتی را در سطح فردی یا شخصیت حسنی مبارک و در سطح اجتماعی یا جامعه مصر ممکن ساخته است و این موضوعی است که به جرئت می‌توان گفت در تحلیل‌های مرتبط با بهار عربی مصر مورد غفلت واقع شده است.

یونگ کهن‌الگو را آن دسته از ادراکات به ارث رسیده به فرد یا اجتماع می‌داند که حاصل فرایندهای ناخودآگاه هستند و به عنوان یک ذخیره ارثی، تصویر نخستین، و سرمشق ابتدایی کنش‌های فرد یا اجتماع عمل می‌کنند (یونگ ۱۳۹۸). انسان‌ها و اجتماع از طریق تراکم تجربه زیسته و با هدف هدایت‌گرایی طبیعی به کنش‌هایی هماهنگ و واجد معنا در مسیر رفع تنش‌های روانی، برخی قالب‌های نمادی را می‌سازند و در طول زمان آن را درونی می‌کنند و از این طریق به هویت خود در جامعه شکل داده‌اند.

حسنی مبارک، همانند ناصر، دارای ویژگی‌های شخصیتی «حاکم» بود و به چیزی به جز قدرت، موفقیت، و ارتباطات آمرانه با زیردستان و مردم راضی نمی‌شد و خود را نماد برتری و

رهبری مصر در جهان عرب تصور می‌کرد. تداوم چنین ویژگی‌های شخصیتی، موجب شکل‌گیری چهارچوب مشخصی در حکومت‌داری مصر شده بود که با استفاده از اندیشه‌های ماکس وبر، از آن به عنوان «دولت‌های نئوپاتریمونیا» یاد می‌شود (سیف‌زاده ۱۳۷۶: ۲۳). حکومت‌های نئوپاتریمونیا، دولت‌های به نسبت مدرن‌شده‌ای هستند با این تفاوت که در آن‌ها حاکمان نه از طریق پیروی از قوانین موضوعه، بلکه به واسطه نظام گسترده حمایت شخصی وفاداران و چاکران خود بر جامعه حکومت می‌کنند. چنین دولت‌هایی ممکن است از ظواهر دموکراتیک نظیر مجلس، احزاب سیاسی، قوانین اساسی، و انتخابات برخوردار باشند، اما همه به این موضوع اذعان دارند که تصمیمات حاکم سخن نهایی است (گلدستون ۱۳۸۵: ۱۱۱).

حسنی مبارک از یک طرف به عنوان فرمانده عالی نیروهای مسلح، رئیس دیوان عالی قضات، پلیس، و نیروهای امنیتی محسوب می‌شد و از طرف دیگر، دارای حق تعیین و یا برکناری نخست وزیر، وزرا، کارمندان مدنی، انحلال مجلس، اعتراض بر قوانین صادرشده از سوی مجلس، و درخواست اصلاح قانون اساسی بود. ضمن اینکه در تمام طول دوره حکومت خود از ابزار اعلام وضعیت فوق‌العاده، که اختیار بازداشت موقت هرکسی که وی را تهدیدی بر ضد امنیت ملی می‌دانست، به وی داده بود نیز بهره می‌برد (کشاورز ۱۳۹۴: ۳۰). بدین ترتیب مبارک بر مبنای آمیزه‌ای از استفاده از زور و ساز و کار حامی‌پروری - وفاداری و تمرکز قدرت در دستان خود، بر جامعه مصر حکومت می‌کرد و اگرچه عناوین رسمی و نهادهای به ظاهر دموکراتیک وجود داشتند، ولی قدرت اصلی در اختیار خود وی قرار داشت و با این روش امکان آن را یافته بود تا با اعطای امتیازات سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی و بهره‌گیری از حس ریاکاری و نفع‌پرستی مقامات از یک سو و سرکوب گسترده و ایجاد حس ترس از سوی دیگر، شبکه‌ای از حامیان حکومت خود را در مناصب کلیدی نظامی و قضایی به کار گیرد و قدرت خود را تداوم بخشد.

براساس این وضعیت، نقش متغیر فردی در سقوط رژیم حسنی مبارک به تدریج روشن می‌شود. ایجاد فساد گسترده در تمام سطوح حکومت مصر، نفرت و ناامیدی از اصلاح‌پذیر بودن حکومت، و احساس محرومیت نسبی تبعات چنین شیوه حکمرانی بود. بدون شک بارزترین پدیده‌ای که نقش مؤثری در شکل‌گیری اعتراضات مصر داشته فساد اقتصادی گسترده در میان خانواده مبارک و نخبگان وابسته بوده است. درخصوص خانواده مبارک همواره از ثروت بین ۴۰ تا ۷۰ میلیارد دلاری صحبت می‌شد و اینکه ۳۹ مسئول بلندپایه نزدیک به جمال مبارک، فرزند حسنی مبارک، هر کدام بیش از یک میلیارد دلار اندوخته بودند

(نیاکویی ۱۳۹۱: ۲۵۲). این وضعیت به‌خصوص با گسترش فضای مجازی به یکی از دستمایه‌های مخالفان برای انتقاد به حسنی مبارک بدل شد. این وضعیت در زمانی بود که بسیاری از مردم مصر برای فرار از فقر به کار در کشورهای عربی خلیج فارس و یا حتی مزدوری نظامی در بحران‌های کشورهای مختلف از جمله افغانستان و سودان می‌پرداختند.

۲.۴ بررسی متغیر «نقش» در تحولات بهار عربی مصر

روزنا درمورد جایگاه متغیر مستقل «نقش» در تصمیمات کارگزاران و تحولات کشورها بر این نکته مهم تأکید می‌کند که اهمیت این متغیر را تنها می‌توان در کشورهای دموکراتیک و قانونمند مشاهده کرد که به‌رغم چرخش قدرت و تغییر دولت‌ها (که برآمده از احزاب سیاسی مختلف هستند)، تغییرات بنیادین و ناگهانی در آن کشورها رخ نمی‌دهد. به عبارت دیگر، در چنین نظام‌هایی رهبران دولت‌ها در اتخاذ سیاست‌ها، انتخاب گزینه‌ها، و شیوه‌های اجرایی از آزادی عمل بی‌حد و حصر برخوردار نیستند و بسیاری از ویژگی‌های فردی و شخصیتی رهبران به‌واسطه ضرورت‌های شغلی و مسئولیتی آن‌ها محدود و تعدیل می‌شود. وجود توافق و تفاهمی پایه از مفهوم منافع ملی، مصلحت عمومی، آرمان‌های سیاسی، و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی که مبتنی بر انباشت تجارب تاریخی و فشار افکار عمومی است، خطوط راهنمای رفتار، گفتار، و عملکرد رئیس‌جمهور را تا حدود زیادی روشن و پیش‌بینی‌پذیر می‌سازد. این عوامل درحقیقت به عنوان ابزارهایی در اختیار رئیس‌جمهور محسوب می‌شوند و بهترین حالت زمانی است که ویژگی‌های شخصیتی رئیس‌جمهوری منجر به افزایش توانایی وی در بهره‌گیری هرچه بیشتر، بهتر، و اثربخش‌تر از این ابزارها برای پیشبرد منافع و خیر عمومی قرار گیرد.

با این توضیحات واضح است که این امر در چهارچوب نظام‌های اقتدارگرایی چون مصر دوره حسنی مبارک معنا و مفهومی نداشته باشد. در واقع در این کشور یکی از دیگر نتایج شخصیت استبدادی حاکم، شکل‌گیری شبکه‌ای از مریدان و وفاداران در اطراف مبارک بود که به تدریج باعث کژفهمی ارزش‌های بنیادین و سیر تحولات جامعه مصر گردید. در وضعیت حامی‌پروری، اعطای مناصب اداری، به عنوان مرحمتی مخصوص مقربان خواهد بود و بنابراین صاحب‌منصبان اداری بیش‌تر به خاطر افزایش منزلت خود نزد شخص حاکم برنامه‌ها را تدوین و اجرا می‌نمایند و نه ارائه خدمات عمومی. این ویژگی در دوران مبارک در قالب حزب دموکراتیک ملی به عینه نمایان بود و اعضای اصلی حزب، طی دو دهه منتهی به انقلاب،

مناصب حکومتی را به طور کامل اشغال کرده و از رانت قدرت برخوردار می‌شدند. نتیجه ناگزیر چنین وضعیتی شکل‌نگرفتن سنت‌های سیاسی مورد وفاق از خلال تجربه‌اندوژی، روزمرگی، و نوسان‌های غیر قابل پیش‌بینی در تصمیمات مبارک شده بود.

به نظر می‌رسد مهم‌ترین ضعف حکومت حسنی مبارک در این بخش، ناتوانی وی در شکل‌دهی به ساختارها و سنت‌هایی برای نهادینه‌کردن سپهر سیاست و تحلیل و پیگیری منافع ملی مصر جهت استفاده‌آیندگان بود. بدین ترتیب وی در فهم و شناخت روند تحولات بین‌الملل و پیشران‌های حاکم بر جهان غافل ماند. هیچ اقدام بنیادی برای آسیب‌شناسی نظام اقتصادی و رهایی از وابستگی به کمک‌های خارجی صورت نگرفت و در بهره‌گیری از موقعیت ژئوپلیتیک مصر در ارتباط با قدرت‌های بزرگ و گسترش پیوندها برای ارتقای جایگاه کشور غفلت به عمل آمد (مسعودنیا ۱۳۹۱: ۱۶۳).

به عنوان یک نمونه از این وضعیت می‌توان به وضعیت مالی دولت و ارتش مصر اشاره کرد؛ پس از عقد قرارداد کمپ دیوید و در فاصله سال‌های ۱۹۷۳ تا ۲۰۰۲، مصر دومین کشور دریافت‌کننده کمک‌های مالی و نظامی از آمریکا بود که میزان آن تا ۱۹ میلیارد دلار کمک نظامی و ۳۰ میلیارد دلار کمک مالی نیز تخمین زده می‌شود. حکومت مصر پس از ناصر همواره یکی از مهم‌ترین عوامل تداوم قدرت خود را در وابستگی به آمریکا می‌دید و در گسترش شبکه ارتباطات مالی، سیاسی، و نظامی منفعل بود. به همین دلیل، ارتش مصر به طور کامل استقلال خود را در حفظ و دفاع از منافع ملی مصر از دست داده و تحت نظارت آمریکا فعالیت می‌کرد. وابستگی مصر به این کمک‌ها هر ساله بیش‌تر می‌شد و مبارک تا آخرین زمان باقی‌ماندن در قدرت، برنامه‌ای برای اصلاح این وضعیت به عنوان یکی از مهم‌ترین تهدیدهای علیه امنیت ملی نداشت (جعفری ۱۳۹۲: ۹).

همچنین حسنی مبارک در مسیر نقش خود به عنوان راهبری اقتصاد مصر نیز موفق نبود. اگرچه تلاش‌های وی برای انجام اصلاحات اقتصادی در طول دهه پایانی حکومت شدت بیش‌تری یافته بود و با حمایت نهادهای مالی و مشاوره‌ای بین‌المللی، خصوصی‌سازی، و مقررات‌زدایی در مصر آغاز شد، سیاست‌های توسعه اقتصادی وی با مشکلات زیادی روبه‌رو گردید. اقتصاد مصر بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ رشد ۷ درصدی را تجربه کرد و شاخص‌های اقتصادی بهبود یافت (Developing 8 Countries Organization 2011). اما به‌رغم این تحولات مثبت، بخش خصوصی واقعی هیچگاه نتوانست قدرت بگیرد و امتیازات و انحصارات اقتصادی، که تنها در میان شبکه حامیان مبارک توزیع شده بود، مانعی مهم در سر راه ایجاد رفم

اقتصادی بود. به تدریج و با گسترش بخش خصوصی واقعی، تعارض‌ها و تنش‌ها میان آن‌ها نمایان‌تر گردید. در زمان مبارک در حدود ۴۷۰ شرکت وجود داشت که مالکیت، کنترل، و یا مدیریتشان برعهده کسانی بود که با خانواده مبارک ارتباطات نزدیکی داشتند. این افراد یا پست‌های سیاسی در دولت داشتند یا عضو حزب دموکراتیک ملی بودند و فضا را برای فعالیت شرکت‌های خصوصی واقعی در اقتصاد مصر به شدت محدود می‌کردند (مقدس ۱۳۹۱: ۱۱). بدیهی است رفع تعارضی به این مهمی، که سرنوشت توسعه اقتصادی آینده مصر بدان وابسته بود، یکی از مهم‌ترین انتظارات از رئیس‌جمهوری به شمار می‌رفت، اما مبارک به دلیل ویژگی‌های شخصیتی و تعارض منافع شخصی و عمومی، در تصمیم‌گیری کاملاً متزلزل عمل کرد و درحقیقت تا پایان دوره خود نتوانست تصمیم قاطعی در این حوزه بگیرد.

نهایتاً از این بخش می‌توان نتیجه گرفت که یکی از عوامل اصلی سقوط رژیم حسنی مبارک در چهارچوب نظریه جیمز روزنا را می‌توان در ناامیدی عمومی از توانایی و کفایت وی در ایفای نقش رئیس‌جمهوری مردم مصر و برآوردن آرزوهای ملی آن‌ها از جمله رفع فقر و فساد، رهبری جهان عرب و جهان اسلام، سیاست خارجی مستقل به خصوص توانایی تصمیم‌گیری مستقل در شیوه حمایت از آرمان‌های مردم فلسطین دانست. وابستگی بیش از حد نهادهای تصمیم‌ساز به مبارک در دوره بحرانی منتهی به انقلاب، آن‌ها را منفعل و ناکارآمد کرده و دست مبارک را از مشاوران قوی و نهادهای کارآمد و دارای تجربه برای مدیریت اوضاع تهی کرده و این نهادها تنها به تماشاگرانی تبدیل شدند که تنها به حفظ و بقای خود در دوره بعد از وی می‌اندیشیدند (طارش ۲۰۱۲: ۱۳).

۳.۴ بررسی نقش متغیر «حکومت» در تحولات بهار عربی مصر

دولت مصر را می‌توان دولتی شبه رانتیر نامید، چراکه اقتصاد این کشور عمدتاً به کمک‌های خارجی، درآمد حاصل از عوارض کانال سوئز، و درآمد کارگران مصری شاغل در خارج از کشور وابسته است. رانتیرسم سه تأثیر عمده بر ساخت دولت دارد: ۱. افزایش استقلال دولت از جامعه؛ ۲. ایجاد مانع در مسیر توسعه سیاسی؛ ۳. تضعیف توانایی استخراجی و بازتوزیعی دولت. از سوی دیگر، تأثیر رانتیرسم بر روابط دولت و جامعه را می‌توان به دو صورت عمده مشاهده کرد: ۱. دگرگونی در قشربندی اجتماعی؛ ۲. تغییر شکل تعامل دولت و جامعه و به عبارت دیگر تضعیف ماهیت نمایندگی دولت (کشاورز شگری ۱۳۹۴: ۴۰).

ساختار رانتهی دولت و اقتصاد سیاسی مصر موجب تأثیرات مخرب اجتماعی و سیاسی گردید و رابطه میان دولت و جامعه مدنی به صورت نامتوازن، نامناسب، غیر قابل رشد، و یک طرفه درآمد. عدم وابستگی دولت به جامعه در زمینه دریافت مالیات حکومت را قادر ساخت تا از طریق استخدام دولتی و هزینه کردن وام‌های دریافتی از کشورهای دیگر در برنامه‌های مردم‌پسندانه، به خرید سکوت و رضایت مقطعی جامعه اقدام نماید. مبارک از دستگاه عظیم و گسترده دولت برای حفظ و تثبیت حکومت بهره می‌برد، اما بزرگی و ناکارآمدی این نهاد و ایجاد نارضایتی عمومی از عملکردهای اجرایی، خود یکی از عوامل ایجاد بحران مشروعیت شد. به تدریج کارکنان دستگاه‌های اجرایی مصر به عددی نزدیک به ۶ میلیون نفر نزدیک شد، ضمن اینکه پایین بودن درآمد اکثریت آن‌ها زمینه را برای فساد اداری و ارتشا فراهم می‌کرد (السید النجار ۲۰۱۱).

وضعیت ساختاری دولت مصر در هم‌افزایی با ویژگی‌های شخصیتی حسنی مبارک، در حوزه قضایی و قانون‌گذاری نیز موجب تقویت ناکارآمدی و استبداد سیاسی بود. تلاش حکومت حسنی مبارک در مسخ ماهیت دستگاه قضایی و تقنینی سبب عملکرد منفعلانه و جانبدارانه این دستگاه‌ها شده بود. وجود نهادهای صوری دموکراتیک در واقع تنها برای سرپوش گذاشتن بر ماهیت شخصی قدرت بوده و این نهادها هرگز نتوانستند قدرت خود را به صورت مستقل اعمال کنند و همواره تابع قوه مجریه و شخص حسنی مبارک بودند. به همین دلیل از نظر عمومی مسئولیت نهایی کفایت اجرایی دولت نیز بر عهده خود وی به شمار می‌آمد (مقدس ۱۳۹۸: ۲۷۰). نظام سیاسی مصر در دوران مبارک در واقع نوعی دموکراسی ظاهری و مبتنی بر هژمونی حزب حاکم و حزب دموکراتیک ملی بود. این حزب اکثر کرسی‌های پارلمان را در اختیار داشت، به‌رغم اینکه تا ژانویه ۲۰۱۱ و شکل‌گیری بهار عربی، ۲۴ حزب سیاسی تأسیس شده بود، ولی هیچیک از این احزاب توان و امکان رقابت با حزب حاکم را نداشتند، هفت انتخابات برگزار شده در دوره مبارک به گواه خبرگان و کارشناسان آکنده از تقلب و تخلف بود و به همین خاطر بود که نسبت مشارکت مردم در پایین‌ترین حد خود قرار داشت، چراکه نتیجه انتخابات از قبل معلوم بود (Blaydes 2011). قانون اضطراری که از سال ۱۹۸۱ و پس از ترور انورالسادات در کشور مصر اعمال می‌شد نیز به عنوان ابزاری برای محدود کردن آزادی‌ها و توقیف و بازداشت افراد و احزاب مخالف حکومت به کار می‌رفت. رژیم حسنی مبارک در یک دهه پایانی حکومت خود، قریب به ۱۰۳۳ نفر را با استناد به این قانون به دادگاه فراخواند و احکام مختلفی در ارتباط با آن‌ها صادر گردید (نیاکویی ۱۳۹۱: ۴۰).

به عنوان جمع‌بندی این بخش به نظر می‌رسد هرچه سازمان دولت مصر گسترش و تمرکز بیش‌تری پیدا کرد، در ابعاد مختلف با چالش‌هایی روبه‌رو گردید که همواره بر حجم و عمق آن‌ها افزوده می‌شد. مبارک برای انجام هرچه بهتر حکومت‌داری مبتنی بر شخصیت مقتدر خویش، جایگاه نقش ریاست جمهوری و دولت را نیز دچار تغییرات بنیادی کرده بود. وی همواره از ترفند قدیمی «تفرقه بینداز و حکومت کن» برای هدایت امور کشور بهره‌برداری می‌کرد و با هدف جلوگیری از ایجاد ائتلاف نخبگان بر ضد خودش، کارها و مأموریت‌هایی را که برای حکومت جنبه حیاتی داشت هرگز به فردی خاص یا سازمانی واحد واگذار نمی‌کرد، بلکه با ایجاد نهادهای موازی و ایجاد موازنه منفی و کشمکش میان آن‌ها، موجب تزلزل، ناکارآمدی، و وابستگی نهایی آن‌ها به تصمیمات خود شده بود و بدین طریق تلاش می‌کرد تا نظارت دائمی خویش را روی افراد و سازمان‌ها اعمال کرده و از افزایش قدرت آن‌ها جلوگیری کند. افرادی که قدرت بسیاری به دست می‌آوردند و یا در وفاداری آن‌ها تردیدی پیدا می‌شد به سرعت از صحنه سیاسی کشور حذف می‌شدند، اما تبعات اینگونه سیاست‌ورزی در طول تاریخی طولانی و به تدریج نتایج خود را بروز داد. هرچه سازمان‌های دولتی گسترش بیش‌تری پیدا کردند، درصد بیش‌تری از بودجه را به خود اختصاص داده و با حذف حمایت‌های عمومی و خدمات اجتماعی، بسیاری از طبقات فقیر از کفایت دولت در پیشبرد توسعه کشور دچار سرخوردگی و ناامیدی شدند. بدهی‌های کلان خارجی و ناکارآمدی نهادهای اقتصادی، دولت مصر را مجبور به اجرای سیاست‌های خصوصی‌سازی و آزادسازی قیمت‌ها تحت نظارت صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی کرد، اما این خصوصی‌سازی‌ها نیز در حقیقت به واگذاری صنایع بزرگ ملی به برخی وابستگان حکومت مبارک تبدیل شد. این وضعیت به چرخه مخرب و فزاینده‌ای از تحمیل فشارهای ناشی از ناکارآمدی دولت به جامعه از طریق ابزارهایی همچون مالیات‌ستانی و حذف یارانه‌ها تبدیل شده و طبیعتاً موجب افزایش نارضایتی عمومی بود. برخی تحلیل‌گران نتایج این چرخه مخرب از جمله تصویب قوانین جدید مالیاتی در سال ۲۰۰۵ را، که باعث فشار زیادی به طبقات متوسط مصری شد، یکی از عوامل اصلی سقوط رژیم حسنی مبارک می‌دانند (توفیق ۱۹۹۹: ۳۰).

۴.۴ نقش متغیر «اجتماعی» در تحولات بهار عربی مصر

جامعه مصر دارای شکاف‌های فعال فراوانی است. یکی از مهم‌ترین شکاف‌ها مربوط به اسلام سیاسی و هواداران آن در مقابل چپ‌ها و ناصریست‌های عرب‌گراست که همه آن‌ها به صورت

مؤثری در جامعه مصر حضور و فعالیت دارند. یکی دیگر از شکاف‌های فعال در جامعه مصری، شکاف میان مسلمانان و مسیحیان قبطی است. تعامل و نزاع‌های تاریخی این گروه‌های اجتماعی، یکی از مهم‌ترین پیش‌ران‌های تاریخ معاصر مصر بوده است (درویشی ۱۳۹۴: ۱).

جامعه قبطیان مصر در دوره استعمار مورد توجه فرانسوی‌ها بوده و صاحب زمین‌های فراوانی شده بودند و در دوره مبارزه با استعمار هدف طبیعی حملات مسلمانان و آزادیخواهان مصری قرار گرفتند. پس از انقلاب افسران آزاد در انقلاب ۱۹۵۲، «حزب وفد»، که شمار زیادی از رهبران سیاسی قبطیان در آن عضویت داشتند، از فعالیت منع شده و همزمان قوانین اقتصادی سوسیالیستی ناصر ضربه شدیدی به منافع اقتصادی قبطیان مصر وارد کرده و فراتر از این دو اقدام ناسیونالیسم عربی مورد تأکید ناصر متضمن مضامین اسلامی نیز بود که تهدیدی هویتی برای قبطیان به حساب می‌آمد. از این رو، نوعی «تجددخواهی قبطی» نظیر «تجددخواهی اسلامی» نیز در این کشور شکل می‌گیرد که با ارسال کمک‌های مالی قبطیانی که مجبور به ترک وطن شده بودند به فعالان داخلی و افتتاح شعبه‌های کلیسای قبطی در کشورهای مقصد، در قالب «گروه فشار» بر حوادث مصر تأثیر می‌گذارند (برزگر ۱۳۸۶: ۱۲۱).

پس از ناصر، انور سادات، رئیس جمهور بعدی مصر از اسلام‌گرایان در بند و قبطیان ناراضی به منظور ایجاد موازنه و تضعیف ناصریون باقیمانده بر مسند امور و نیز کمونیست‌ها بهره گرفت (دکمجیان ۱۳۷۷: ۵۹). خصومت سادات با ناصری‌ها، فرصت مناسبی را برای رشد اسلام‌گرایان فراهم آورد، اما اسلام‌گرایانی که در زندان به تدریج به سمت گرایش‌های افراطی و تندروانه سید قطب متمایل شده بودند، عامل ترور خود وی شدند.

آنگونه که در بخش‌های قبلی اشاره گردید، رژیم حسنی مبارک با اتکا به درآمد‌های رانتی، کمک‌ها و حمایت‌های خارجی ناشی از انعقاد پیمان کمپ دیوید، و نهایتاً شخصیت اقتدارگرای خود چندان احتیاجی به ایجاد توازن بین گروه‌ها و قشرهای مختلف اجتماعی احساس نمی‌کرد. بدین ترتیب، طی سه دهه حکومت وی جامعه مدنی همواره سرکوب شد، احزاب سیاسی ممنوع، روزنامه‌ها بسته، فعالان سیاسی و روشنفکران مخالف حکومت با هر مرامی بازداشت می‌شدند، دستگاه قضایی فاسد و مجری اوامر وی شد، و بر نشر کتاب و فعالیت‌های دانشگاهی نظارت شدیدی انجام می‌گرفت (توفیق ۲۰۱۱: ۲۰۹). تنها پس از پیروزی انقلاب بود که جامعه مصری به روشنی به میزان تکثر اجتماعی خود آگاه شد. براساس محاسبه‌ای در ابتدای انقلاب، ۲۱۶ ائتلاف مختلف تشکیل شده بود که هر یک مطالبات و درخواست‌های صنفی، گروهی، اجتماعی، و ... خاص خود را، که طیفی گسترده از هواداری لیبرالیسم تا سلفی‌گری را شامل می‌شد، پیگیری می‌کردند (Abdalla 2015: 65).

این شرایط به صورت طبیعی مانع از گفتگو و بحث آزاد درباره سرشت و جهت تحولات اجتماعی شده و بستری برای نوعی کنش‌ورزی ایجاد می‌کند که تحلیل‌گران از آن با عنوان «ناجنبش‌های اجتماعی» (social nonmovement) یاد می‌کنند. این مفهوم که از آن در تحلیل رویدادهای منتهی به انقلاب مصر و سرنگونی حکومت مبارک بهره برده می‌شود به اقدام‌های جمعی بازیگران غیرمتمرکز و پراکنده اشاره می‌کند که کنش‌های پراکنده، اما مشابه آن‌ها با وجود اینکه فاقد ایدئولوژی، رهبر، و یا سازماندهی مشخصی است، به تحول‌های گسترده منجر می‌شود. شهروندان در فضای انسداد سیاسی به صورت خلاقانه در زندگی روزمره و کف خیابان با رفتارهایی جزئی و استفاده از شبکه‌های اجتماعی اقتدار دولت و حکمرانی مبتنی بر وحشت‌آفرینی آن را به چالش کشیده و خواست‌های خود را تجمع می‌کنند (حاجی ناصری ۱۳۹۷: ۱۸۰). این ناجنبش‌ها به تدریج موجب شکل‌گیری هویتی مشترک در میان معترضان شده و در میان قشرهای مختلف، کانون‌های مدنی، اتحادیه‌های صنفی، و ... به صورت مطالبات جزئی بازتولید می‌شود و منتظر می‌ماند تا در فرصت‌های به‌دست‌آمده، که رژیم با تفرقه داخلی یا فشار بین‌المللی روبه‌رو می‌شود، به کنش جمعی بنیان‌برافکنی تبدیل شود.

وضعیت وخیم اقتصادی مردم مصر، که در بخش‌های قبلی مرور شد، و زندگی بیش از یک سوم مردم مصر در فقر مطلق، که روز به روز نیز بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شد، همزمان با انسداد سیاسی رژیم مبارک به این امر منجر شده بود که فعالیت‌های اجتماعی به صورت جایگزینی برای فعالیت‌های سیاسی مطرح شود. شکل‌گیری سازمان‌های مردم‌نهاد خیریه، برگزاری جلسات هفتگی میان حلقه‌های خویشاوند از جمله زنان، جوانان، مذهبیون، اصناف، و ... و تبادل تجربه بین آن‌ها برای فرار از سرکوب حکومتی طی چند دهه و به خصوص کاربرد فناوری‌های نوین جهت انتقال پیام در عین ناشناس ماندن نمود شکل‌گیری ناجنبش‌های اجتماعی در مصر بود. در دوره منتهی به انقلاب مصر برخی رویدادهای به‌ظاهر ساده باعث شد که این ناجنبش‌ها احساس کنند که توانایی عمل به صورت جنبش اجتماعی را نیز دارند. جرقه این کار با ایجاد کمپینی اینترنتی بین جوانان مصری در ششم آوریل ۲۰۰۸ برای تجمع و حمایت از کارگران یک کارخانه نساجی دولتی، که به حقوق کم و گرانی معترض بودند، در مقابل آن کارخانه شکل گرفت و معترضان خود نیز باور نمی‌کردند با این روش بتوانند تعداد فراوانی از جوانان را در یک نقطه و یا یک هدف جمع کنند. یکی دیگر از این اقدامات، صفحه فیس بوکی «ما همه خالد سعید هستیم» بود که نقش عمده‌ای در قیام مصر ایفا کرد. این صفحه به منبعی مهم برای اطلاعات، مشاوره، و پیشنهاد تبدیل شده بود و صدها هزار تعقیب‌کننده داشت. گروهی دیگر از جوانان، که در قیام مردم مصر نقش داشتند، هواداران باشگاه‌های

بررسی عوامل مؤثر بر سقوط رژیم حسنی مبارک ... (احمد ترحمی بهابادی و دیگران) ۴۱

مختلف فوتبال بودند. آنچه این گروه از جوانان را در کانون توجه‌ها قرار می‌داد، شجاعت و آمادگی آن‌ها برای درگیری فیزیکی با پلیس و نیروهای امنیتی بود. تجربه آن‌ها درخصوص چگونگی مبارزه با خشونت پلیس مصر، در حوادث میدان تحریر در هنگامه تظاهرات نقش ارزشمندی داشت (همان: ۱۸۸).

۵.۴ نقش متغیر «محیط بین‌الملل» در تحولات بهار عربی مصر

نظام حکومتی مصر در طول ۳۰ سال حکومت حسنی مبارک، غرور و حیثیت ملی مصری‌ها را خدشه‌دار کرده بود. مصر که زمانی به واسطه ندای پان عربی عبدالناصر، طلایه‌دار جریان‌های عربی بود، بر اثر پیمان کمپ دیوید، جایگاه پیشرو و مرجع خود را در جهان عرب از دست داد و به دلیل وابستگی به کمک‌های مالی و نظامی خارجی در منطقه نیز نقش نازلی یافت (جعفری ۱۳۹۲: ۹). در این شرایط، تمامی نیروهای سیاسی مصر اعم از ملی‌گراها و اسلام‌گرایان خواهان بازگشت قدرتمند مصر به صحنه معادلات منطقه‌ای و به‌خصوص بازتعریف نقش این کشور در مناقشه اعراب و اسرائیل بودند و این انگیزه نقش مهمی در انقلاب علیه رژیم مبارک از سوی مردم داشت (قرنی ۱۳۹۱: ۲۲۱).

نقش دیگری را که تحولات نظام بین‌الملل در سقوط مبارک ایفا کرد می‌توان ایجاد شرایط مساعد بین‌المللی با تضعیف حمایت خارجی نامید. در دوره منتهی به سرنگونی مبارک، ایالات متحده در زمان رئیس‌جمهور دموکرات اوباما، ضمن حمایت مالی و تسلیحاتی از رژیم مصر همزمان از اهدافی چون حقوق بشر، آزادی سیاسی، و دموکراتیک‌شدن نیز به‌گونه‌ی ظاهری حمایت می‌کرد و از حاکمان مصر می‌خواست اقداماتی در جهت دموکراتیک‌شدن انجام دهند. با چنین درخواستی و به دلیل اطلاع مبارک از پروژه تغییر در کشورهای اسلامی از طریق «اسلام‌گرایان میانه‌رو»، که از سال ۲۰۰۷ توسط مؤسسه رند با هدف تغییرات کنترل‌شده، غیرهیجانی، و تدریجی در دستور کار آمریکا بود، موجبات هراس حسنی مبارک فراهم گردید و این دکتربین جدید، بنیان‌های روان‌شناختی اعتماد به نفس مبارک به‌ویژه در سرکوب مخالفان را با اختلال مواجه کرد (ساسانیان و دهقانی فیروزآبادی ۱۳۹۷: ۱۳).

درحقیقت فشار آمریکا به حسنی مبارک برای اصلاحات از دوره بوش پسر و پس از حوادث یازده سپتامبر شروع شده بود. جرج بوش در اولین سخنرانی سالانه خود در ۲۰۰۵ در کنگره آمریکا تأکید کرد که در خاورمیانه، دموکراسی را نمی‌توان قربانی امنیت کرد. پس از این سخنان، کاندولیزا رایس وزیر خارجه وقت آمریکا راهی مصر شد و در دانشگاه قاهره از تز

«خاورمیانه جدید»، یعنی گسترش دموکراسی و آزادی، رشد آموزش، و انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی سخن گفت. این فشارها باعث شد انتخابات ۲۰۰۵ پارلمان مصر در فضایی نسبتاً آزادتر برگزار شود و در نتیجه، بیش از ۸۰ کاندیدای مستقل ولی وابسته به اخوان المسلمین به مجلس راه یافتند (Lynch 2011: 32). در عین حال، پس از ناکامی آمریکا در عراق، استراتژی خاورمیانه جدید کنار گذاشته شد و بار دیگر استراتژی پشتیبانی از متحدان منطقه‌ای مثل مصر و سعودی در دستور کار قرار گرفت، هرچند این دوره به مشروعیت و مقبولیت حضور آمریکا در منطقه آسیب زیادی زد (واعظی ۱۳۹۲: ۳۰۳). به همین دلیل بود که پس از شکل‌گیری انقلاب در دوره حزب دموکرات به رهبری اوباما، که به دنبال بازسازی چهره آمریکا در منطقه بود، ایالات متحده دخالتی جدی و فراگیر برای نجات وی صورت نداد. سیاست خارجی اعلانی اوباما، پس از یک دوره حاکمیت جمهوری خواهان، که سیاست خارجی واقع‌گرا و مداخله‌گر را به نمایش گذاشته بودند، بر بازگشت به اصول‌گرایی و حمایت از دموکراسی و حقوق بشر در سیاست خارجی و بازسازی تصویر آمریکا به ویژه در میان ملل خاورمیانه از طریق به کارگیری قدرت نرم تأکید می‌کرد.

۵. نتیجه‌گیری

با ارائه و بررسی نقش متغیرهای پنج‌گانه نظریه پیوستگی جیمز روزنا محقق در جایگاهی قرار گرفته است که می‌تواند از هر یک از آنها به عنوان قطعاتی از پازل فهم علل و فرایند تحولات منجر به سقوط حسنی مبارک در سال ۲۰۱۱ بهره برداری نماید.

از نظرگاه متغیر فردی، حسنی مبارک با دارا بودن شخصیتی اقتدارگرا به مدت سی سال و به صورت نظام‌مند به ایجاد تفرقه و تضعیف جامعه و نخبگان مصر مشغول بود و با قبضه کامل ساحت دولت و استبداد رأی حکومت کرد. تشبیه وی به فرعون در تحولات منجر به انقلاب مصر، درحقیقت بازتاب نخوت و تکبر وی در مقابل مردم به شمار می‌رفت. مبارک هر فرد یا جنبش مستقلی را، که بالفعل یا بالقوه می‌توانست در مقابل وی قد علم کند، دشمن پنداشته و به سرعت و با خشونت از عرصه سیاسی و حتی حیات حذف می‌کرد و نفرت و ترس همزمان وی از اسلام‌گرایان و چپ‌گرایان باعث پناه‌گیری در حصار از چاکران و مقربان شده بود، فساد مالی وی و خانواده‌اش و ترس از به‌خطرافتادن جایگاهش در صورت اجرای اصلاحات اقتصادی، برنامه‌های اصلاحات اقتصادی، و رفع انحصارات دولتی را با انحرافات زیادی به‌خصوص واگذاری اموال دولت به شبکه‌ای از وفاداران به فرزندش جمال مبارک تبدیل کرد.

حسنی مبارک در نقش رهبری مصر نیز بسیار ضعیف عمل کرد. سایه سنگین شخصیت وی در اتخاذ سیاست‌ها و انقیاد و تبعیت کامل کادر رهبری مصر از وی، درحقیقت باعث تهی شدن نقش رهبری مصر به‌خصوص در قالب نهادهایی برای شناخت تحولات و تصمیم‌سازی برای مدیریت آن‌ها بود. به عبارت بهتر، به جای اینکه مبارک از مشورت و توانایی مشاوران ذی صلاح برای اداره امور کشور بهره ببرد، این مشاوران بودند که در پناه جلب حمایت مبارک و تأیید عقاید وی به حیات انگلی خود در رأس هرم قدرت ادامه می‌دادند. میراث رهبری مبارک برای مصر، علاوه بر ناتوانی در پیشبرد اصلاحات اقتصادی، وابستگی مطلق و انحصاری به ایالات متحده در عرصه نظامی و اقتصادی، اتلاف منابع شبه‌رانتی و کمک‌های خارجی در پروژه‌هایی نمایشی، استخدام‌های بی‌ضابطه، و فربه‌کردن شدید نظام بوروکراسی دولتی با هدف خرید رضایت و سکوت عمومی بود. نهایتاً مهم‌ترین ضعف مبارک در ایفای نقش رهبری خود را می‌توان ناتوانی در شناخت و مدیریت نهادهای با ارزش قدرت ملی مصر از قبیل جایگاه ژئوپولیتیک، فرهنگ، و محوریت فکری جهان عرب بودن با هدف تأمین منافع ملی مصر دانست. در حوزه ساختار کلی دولت نیز موارد اشاره‌شده روشن می‌کند که نهادهای قانونی مصر از جمله پارلمان، قوه قضاییه، و دستگاه‌های اجرایی دولت در زمان مبارک نهادهایی مسخ‌شده، نمایشی، بدون کارکرد مناسب و مجری فرامین وی بوده‌اند. ماهیت شبه‌رانتی دولت مصر در وابستگی به درآمدهای کانال سوئز و کمک‌های خارجی باعث جداافتادگی دولت و جامعه شد. بدین ترتیب، مأموریت‌ها و وظایف دولت به تدریج گسترش یافت و طبیعتاً مسئولیت مشکلات و ناکارآمدی‌ها هم مستقیماً به گردن دولت و در رأس آن حسنی مبارک افتاد. با ایجاد بحران در تأمین منابع لازم برای اداره این دستگاه عریض و طویل، اجرای دستورات بانک جهانی برای خصوصی‌سازی و کاهش هزینه‌های رفاهی و تأمین اجتماعی جامعه در دستور کار قرار گرفت که با اجرای غلط و رخنه فساد در فرایند آن، نارضایتی عمومی و ارتشا در میان کارمندان و خشم طبقات محروم نیز بر بحران مالی و ناکارآمدی دولت افزوده شد.

در این میان، جامعه مصر، که راهی به ساحت سپهر سیاسی نمی‌یافت، در درون خود با شکاف‌های عمیقی روبه‌رو بود. چپ‌های بازمانده از دوران ناصر، غرب‌گرایان لیبرال یا سکولار، طرفداران مذهب و حکومت دینی، و قبطی‌های مسیحی تنها صورت ساده‌سازی‌شده‌ای از شکاف‌های جامعه مصر است. در درون هر یک از این نام‌ها، فرقه‌ها و گفتمان‌های مختلف و متضادی شکل گرفته بود که بقیه گفتمان‌ها را به صورت یکجا، «دیگری» خود و باطل می‌دانستند. نبود تجربه رقابت‌های دموکراتیک دو آسیب بزرگ برای جامعه مصر به ارمغان آورد، اول؛ اصولاً گفتمان رقابت و همکاری قوام نیافت و هر گروه و دسته‌ای به کم‌تر از حذف

و سرکوب دیگران، که گمراه دانسته می‌شدند، راضی نبود و به عبارت بهتر استبداد و تفرعن در درون جامعه مصری نیز رسوخ یافت. دوم؛ هیچ‌یک از این گفتمان‌ها فرصت اجرای برنامه‌های خود را در عرصه عمل پیدا نکردند تا جامعه مصری به درکی از کفایت نظری و اجرایی آن‌ها برسد. این امر به‌خصوص در بخش پیروزی اخوان‌المسلمین پس از سقوط مبارک متغیری مهم به شمار می‌رود، زیرا این جنبش در حوزه فعالیت‌های خیریه موفق عمل کرده بود و باتوجه‌به موفقیت‌های حزب عدالت و توسعه در ترکیه، مردم و جامعه سرگشته مصر به این باور رسیده بودند که طبیعتاً اخوان‌المسلمین هم مانند همفکران ترک خود، با تفسیری پیشرو از اسلام سیاسی و به‌دور از تعصبات سلفی می‌تواند مصر را به نیکی به سمت پیشرفت رهبری نمایند.

نهایتاً ضربه نهایی و تیر خلاص بر رژیم مبارک با تغییر معادلات استراتژیک آمریکا، اصابت کرد. پس از جنگ سرد، آمریکا از نظم نوین جهانی به رهبری خود سخن می‌گفت، اما روند تحولات به‌خصوص قدرت‌یابی چین و روسیه، این ساده‌انگاری را برهم زد. آمریکا برای جلوگیری از این روند به حضور در منطقه خاورمیانه با هدف کنترل منابع انرژی مورد استفاده این کشورها احتیاج داشت. با شکل‌گیری حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۲، این فرصت فراهم شد، اما لشگرکشی خونین و پرهزینه آمریکا و جبهه آمریکا را در منطقه به کلی از بین برد. او‌اما با دکتترین قدرت نرم به دنبال راهی برای بازگرداندن آبروی آمریکا بود و در این مسیر قربانی کردن برخی از دیکتاتورهای منطقه، هزینه‌ای پایین و آورده‌ای ارزشمند به شمار می‌آمد. البته این تحولات باید مدیریت شده انجام می‌گرفت و تجربه حزب اعتدال و توسعه در ترکیه نشان داده بود که امکان تفسیری دموکراتیک از اسلام هم‌زمان با تداوم رابطه با اسرائیل وجود دارد. همچنین، با درس‌آموزی از انقلاب ایران، خط قرمز آمریکا، آسیب‌رسیدن به یکپارچگی نهاد ارتش مصر با هدف کنترل اوضاع تعریف شده بود.

نهایتاً با شکل‌گیری اعتراض‌های عمومی سال ۲۰۱۱، فضا و زمان برای همپوشانی و هم‌افزایی متغیرهای پنج‌گانه به سمت سقوط مبارک و به‌قدرت‌رسیدن تنها آلترناتیو در دسترس یعنی اخوان‌المسلمین فراهم آمد.

کتاب‌نامه

احمدی، حمید (۱۳۷۷)، «آینده جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، ش ۱۴ و ۱۵.

احمدی، حمید (۱۳۹۵)، *تجدید حیات سیاسی اسلام: از سیدجمال تا اخوان‌المسلمین*، تهران: الهام.

بررسی عوامل مؤثر بر سقوط رژیم حسنی مبارک ... (احمد ترحمی بهابادی و دیگران) ۴۵

- احمدی، حمید (۱۳۹۰)، *جامعه‌شناسی سیاسی جنبش‌های اسلامی*، نشر دانشگاه امام صادق.
- اسپوزیتو، جان و جان وال (۱۳۸۹)، *جنبش‌های اسلامی معاصر (اسلام و دموکراسی)*، ترجمه شجاع احمدوند، تهران: نی.
- اسماعیلی، حسین (۱۳۹۸)، *بیداری اسلامی در مصر و تأثیرپذیری آن از انقلاب اسلامی ایران*، فصلنامه پژوهش‌های انقلاب اسلامی، انجمن علمی انقلاب اسلامی، س ۸، ش ۳۱.
- اشرفی، اکبر و طیبه سلامت (۱۳۹۴)، *رهبری و حفظ انقلاب در ایران و مصر*، مجله جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۶، ش ۲.
- امینی، آرمین (۱۳۸۶)، *نقد و بررسی کتاب: مطالعه سیاست جهان، مجلد دوم: جهانی‌شدن و دولت*، مجله علوم سیاسی دانشگاه آزاد کرج، ش ۶.
- باقری دولت‌آبادی، علی (۱۳۹۸)، *تبیین علل تغییر رفتار حزب عدالت و توسعه نسبت به کردهای ترکیه براساس نظریه پیوستگی جیمز روزنا*، دوفصلنامه سیاست و روابط بین‌الملل، دوره ۳، ش ۵.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۶)، *چهارچوبی مفهومی برای فهم تحولات مصر*، فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست، س ۹، ش ۲۲.
- باقری دولت‌آبادی، علی و مهدی عوض‌پور (۱۳۹۲)، *انقلاب مصر، ریشه‌ها، بازیگران، و پی‌آمدها*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، گروه مطالعات آفریقا.
- پورسعید، فرزاد (۱۳۹۲)، *بیداری اسلامی در جهان عرب؛ مطالعات نظری موردی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پورسعید، فرزاد (۱۳۹۳)، *بیداری اسلامی در جهان عرب، مطالعات نظری و موردی*، نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ترحمی، احمد و عنایت‌الله یزدانی، و محمدعلی بصیری (۱۴۰۰)، *بررسی عوامل تأثیرگذار بر ظهور و سقوط دولت محمد مرسی در مصر*، دانشگاه اصفهان گروه علوم سیاسی.
- جعفری، کریم (۱۳۹۲)، *سقوط اخوان المسلمین در مصر، ملاحظات تاریخی و نحوه عملکرد دولت مرسی*، مرکز پژوهش‌های مجلس، کد گزارش ۲۶۰.
- جهانگیری، سعید و صادق زیباکلام (۱۳۹۸)، *واکاوی تأثیر بیداری اسلامی بر تغییر حکومت کشورهای عربی*، فصلنامه راهبرد سیاسی، س ۳، ش ۹.
- حاجی ناصری، سعید و محسن توکلیان (۱۳۹۷)، *از انقلاب تا اصطلاح؛ واکاوی دلایل شکست قیام مردم مصر در سال ۲۰۱۱*، دوفصلنامه علمی - پژوهشی جامعه‌شناسی جهان اسلام، دوره ۶، ش ۲.
- خانی، حسین (۱۳۹۰)، *نقش و جایگاه جنبش‌های جدید اجتماعی در تحولات مصر*، تهران: پژوهشگاه مطالعات راهبردی.
- خدوری، مجید (۱۳۹۰)، *تجدید حیات سیاسی اسلام: از سیدجمال تا اخوان المسلمین*، ترجمه حمید احمدی، تهران: الهام.

- خواجه سروی، غلامرضا و دیگران (۱۳۹۰)، *بیداری اسلامی در گستره سیاست جهانی*، نشر دانشگاه امام صادق (ع).
- خلیلی، محسن (۱۳۸۸)، «قرارداد رویت درون‌مایه‌های یک تصمیم»، *مجله تاریخ روابط خارجی*، ش ۳۸ و ۳۹.
- خلیلی، محسن (۱۳۸۷)، «کاربست مدل تصمیم‌گیری جیمز روزنا در پژوهش‌های تاریخی (مطالعه موردی: ایران در دوره قاجاریه)»، *انجمن ایرانی روابط بین‌الملل*، همایش روش‌ها و رهیافت‌های نوین در آموزش و پژوهش رشته بین‌الملل.
- درویشی سه تالسی، فرهاد (۱۳۹۴)، «بررسی دلایل شکست جنبش اخوان‌المسلمین در انقلاب فوریه ۲۰۱۱»، مقاله ارائه‌شده در دومین کنگره پژوهش و تکنولوژی، RSTconf.com.
- دکمچیان، هرایر (۱۳۷۷)، *اسلام در انقلاب: جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب (بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی)*، ترجمه حمید احمدی، تهران: کیهان.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۸)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: سمت.
- دین‌پرستی، فائز و زهرا رضوانی (۱۳۹۷)، «بررسی بی‌ثباتی سیاسی و ائتلاف‌های دولت‌سوز در مصر پس‌انقلابی بر مبنای نظریه بازی‌ها»، *فصلنامه دولت‌پژوهی دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، س ۴، ش ۱۵.
- ربیعی، کامران (۱۳۹۷)، «تبیین شرایط تکوین بهار عربی و زمینه‌های فروپاشی رژیم‌های سیاسی در تونس و مصر»، *فصلنامه دولت‌پژوهی دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، س ۴، ش ۱۴.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۹۹)، *اندیشه سیاسی در جهان عرب از «پاییز خلافت» تا «بهار عربی»*، تهران: وزارت امور خارجه.
- روزنا، جیمز (۱۳۸۴)، *آشوب در سیاست جهان*، ترجمه علی‌رضا طیب، تهران: روزنه.
- زین، حسن محمد (۱۳۹۷)، *اسناد بهار عربی و بیداری اسلامی*، ترجمه جبار شجاعی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- ساسانیان، سعید و سیدجلال دهقانی فیروزآبادی (۱۳۹۷)، «الگوسازی در جوامع دستخوش تغییر؛ بررسی رقابت ایران و آمریکا برای الگوسازی در انقلاب مصر»، *فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی*، س ۱۵، ش ۵۳.
- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۶)، *نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل، مبانی و قالب‌های فکری*، تهران: سمت.
- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۶)، *مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*، تهران: وزارت امور خارجه.

بررسی عوامل مؤثر بر سقوط رژیم حسنی مبارک ... (احمد ترحمی بهابادی و دیگران) ۴۷

- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۹)، *اصول روابط بین‌الملل*، تهران: میزان.
- طارش، اسعد (۲۰۱۲)، «تحولات دموکراتیک در کشورهای عربی در خلال سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۱۱»، *مهدالدراسات السياسیه*، ش ۱۴، ترجمه عفت صفری‌نژاد، ترجمان.
- قرنی، بهجت (۱۳۹۱)، *انقلاب در کشورهای عربی: واکاوی ریشه‌ها و عوامل*، ترجمه الهام شوشتری‌زاده، تهران: ابرار معاصر.
- قزوینی، یاسر (۱۳۹۲)، *سونامی در جهان عرب؛ گفتاری پیرامون تحولات ۲۰۱۱ در جهان عرب*، تهران: امیرکبیر.
- کشاوری شگری، عباس و الهه عابدینی نجف‌آبادی (۱۳۹۴)، «آسیب‌پذیری‌های دولت حسنی مبارک و بسیج انقلابی در مصر»، *دوفصلنامه علمی - پژوهشی جامعه‌شناسی جهان اسلام*، دوره ۳، ش ۱.
- گلدستون، جک (۱۳۸۵)، *مطالعاتی نظری، تطبیقی، و تاریخی در باب انقلاب‌ها*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.
- گرواند، مجتبی و دیگران (۱۳۹۵)، «مطالعه تطبیقی عوامل کامیابی اسلام‌گرایان ایران و ناکامی همتایان مصری در حفظ قدرت سیاسی پس از انقلاب»، *فصلنامه ژرفا پژوه*، ش ۱۰.
- مسعودنیا، حسین و ندا سعیدی حیرانی (۱۳۹۱)، «بررسی عوامل سقوط رژیم حسنی مبارک و چشم‌انداز تحولات کشور مصر»، *دوفصلنامه علمی - پژوهشی دانش سیاسی*، س ۸، ش ۱.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.
- ملائکه، سیدحسین و سیدمحمدامین حسینی (۱۳۹۵)، «علل شکست اخوان‌المسلمین در برپایی حکومتی باثبات در مصر»، *فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهررضا*، ش ۲۶.
- مقدس، محمود (۱۳۹۸)، «انقلاب مصر؛ بررسی نقش نئوپاتریمونیالیسم در کژکارکردی نهادهای اجتماعی»، *فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست*، س ۷، ش ۲۸.
- مقدس، محمود و سیدمحمدالله اکوانی (۱۳۹۱)، «انقلاب مصر: برآیند نظام الگارشیک و توسعه‌نیافتگی»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، ج ۱۹، ش ۷۶.
- مؤسسه ابرار معاصر (۱۳۹۰)، *بیداری اسلامی؛ طرح پژوهشی «جامعه و حکومت در جهان عرب»*، دو جلد، نوشته جمعی از نویسندگان عرب، ترجمه کمال باغجری، تهران: ابرار معاصر.
- نافع، بشیر موسی (۱۳۹۲)، *اسلام‌گرایان*، تهران: وزارت امور خارجه.
- نیاکویی، سیدامیر (۱۳۹۱)، *کالبدشکافی انقلاب‌های معاصر در جهان عرب*، تهران: میزان.
- واعظی، محمود (۱۳۹۲)، «الگوی رفتاری آمریکا در مواجهه با تحولات کشورهای عربی»، *فصلنامه روابط خارجی*، س ۵، ش ۱.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۸)، *انسان و سمبول‌هایش*، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جامی.

منابع عربى

- امين، سمير (٢٠١٢)، *ثوره مصر و علاقاتها بالازمه العالميه*، قاهره: دارالعين النشر.
- توفيق، ابراهيم حسنين (٢٠١١)، «ازمة نظام المصرى التوازن بين السلطات و معضلة الشرعية»، *المركز العربى للابحاث*، ش ٩.
- السيد النجار، احمد (٢٠١١)، «الاقتصاد المصرى و معضله الفقر و التمهيش»، *المعهد المصرى*، ش ١٧.
- العنانى، خليل (٢٠١١)، «مبارك و الخوان خبره ثلاثين عاما»، *مهد الدراسات السياسيه*، ش ١٤.
- كعسيس، خليله (٢٠١٣)، «الربيع العربى بين الثوره و الفوضى»، *مجلة المستقبل العربى*، ش ١٤.
- Abdalla, N. (2015), "Youth movements in the Egyptian transformation: strategies, and repertoires of political participation. [online] Taylor & Francis", Available at: <<http://www.tandfonline.com/doi/full/10.1080/13629395.2015.1081445> [Accessed 7 Jun. 2017]>.
- Abdul Qadir Mushtaq and Muhammd Afzal (2017), "Arab Spring: Its Causes And Consequences", *JPUHS*, vol. 30, no.1.
- Ashour, Omar (2011), "Egypt Democraticjihadists".
- Blaydes, Lisa (2011), *Election and Distributive Politics in Mubarak Egypt*, Cambridge University press.
- Danga, Vinh Q. T., Erin P. K. Sob, and Isabel K. M. Yan (2016), "The Value of Political Connection: Evidence from the 2011 Egyptian Revolution", *International Review of Economics and Finance*.
- Developing 8 Countries Organization (2011).
- Salman Abdou, Doaa and Zeinab Zaazou (2018), "Arab Spring future challenges: evidence from Egypt", Available at: <www.emeraldinsight.com/2631-3561.htm>.
- Lynch, Marc (2011), "The Big Think behind the Arab Spring: Do the Middle East's revolutions have a unifying ideology?", *Foreign Policy*, 190, 46.
- Osman, Tarek (2010), *Egypt On The Brink: from Nasser to Mubarak*, Yale University Press.
- Rosenau, James, N. (1971), "The National Interest", in: *Scientific Study of Foreign Policy*, New York: The Free Press
- Rosenau, James (1984), "Apre-Theory Revisited: World Politics in and Area of cascading", Available at: <www.mideast.foreignpolicy.com/posts/2011/07/13/Egypt-s-democratic-jihadists>.
- Wendell, Charles (1978), *Five Tracts of Hasan al-Banna*, Berekeley, CA: university of California press.
- Zoubir, Yahia H and Haizam Amirah Fernandez (2008), *North Africa: Politics, Region, and the Limits Of Transportation*, Routledge.